

بخش نخست

سرگذشت ملت یهود

و سرزمین اسرائیل



پروفسور امنون نتصر در این بخش از کتاب
از پیشینه‌ی یهودیان در درازای تاریخ
از هنگام شکل گرفتن به صورت یک ملت
تا بازگشت به استقلال ملی
سخن می‌گوید

گفت و گوی سی و هشتم

یهودیان پس از بازگشت به خاک پدری، به آبادانی آن پرداختند



یهودیان با دست خالی ولی با ایمانی قوی به بازسازی سرزمین پدری روی آوردند

پرسش - شما در گفت و گوهای پیشین توضیح دادید که چگونه یهودیان به این نتیجه رسیدند که هیچ جایی بهتر از سرزمین پدری آنان برای شکوفا کردن فرهنگ خود و تمدن باستان و دین یهود و موجودیت ملی آنان، وجود ندارد و در پی آن بود که یهودیان روند بازگشت به سرزمین پدری را آغاز کردند و به آبادانی آن پرداختند. حالا می خواهم بپرسم که یهودیان چگونه توانستند با گذشت سی و چهار سال از فروپاشی امپراتوری عثمانی و پایان جنگ جهانی اول، پایه های حکومت مستقل ملی و همه نهادهای لازم برای مدیریت کشور را برپا کنند؟

پاسخ - گویا در گفت و گوی پیشین به این نکته اشاره کردم که تنها نفس بازگشت به سرزمین اسرائیل و کرایه کردن یک آپارتمان و به راه انداختن یک کسب، و در واقع ادامه دادن به همان شیوه زندگی گذشته در سرزمین پیشین، کافی نیست که موجب آبادانی کشور جدید شود.

در این زمینه چند تحول رخ داد: اولاً شمار یهودیانی که به این سرزمین مهاجرت می کردند رو به ازدیاد گذاشت. ابتدای مهاجرت هدفمندانه گروهی از جوانان پیشگام یهودی در سال ۱۸۸۲ بود به نام "گروه مهاجران بیلو" که به این نیت آمدند که باید سرزمین پدری را از نو آباد و شکوفا کرد. ارزیابی می شود که در آن دوران حدود ۸۵ هزار نفر یهودی در سراسر سرزمین اسرائیل زندگی می کردند، ولی با گذشت زمان این جمعیت رو به افزایش گذاشت و نیاز به برپائی تشکیلات و نهادها و سازمان هائی پیش آمد که با کمک آن ها بتوان این جامعه پویا را اداره کرد و نیازهای آن را برطرف ساخت.

این نهادها یکی پس از دیگری و به تدریج به وجود آمد. پیشتر گفتیم که اتحادیه کل کارگران اسرائیل (به نام هیستدروت Histadrut) از نخستین تشکیلاتی بود که در سال ۱۹۲۰ برپا گردید و هدف از آن دفاع از حقوق کارگران و بهبود وضع آنان بود. این تشکیلات ۲۸ سال پیش از آن که اسرائیل استقلال دوباره خود را به دست آورد برپا شد و این نشان می دهد که پیشگامان آن روز تا چه حد دوراندیش و مبتکر و حساس به حقوق کارگران بودند.

توجه کنید که در بسیاری از کشورهای جهان، کارگری ساده شغلی نبود که یهودیان به آن پردازند. ولی یک پیشگام یهودی که به سرزمین اسرائیلی آمد، همه مشاغل سنتی پیشین را کنار گذاشت و به همه مشاغلی پرداخت که کشور آینده اسرائیل به آن نیاز داشت.

بیائید ایران را مثال بزنیم: اکثر یهودیان ایران در اواخر قرن نوزدهم و اوائل قرن بیستم، عمده ترین شغلی که داشتند پبله وری بود. کالای خود را در بقچه ای می پیچیدند و راه می افتادند و به خیابان و حتی دهات اطراف می رفتند و کالای خود را عرضه می کردند.

آن ها پارچه و کالاهای دیگری می فروختند که مورد نیاز خانواده ها بود. آنان در واقع فروشندگان دوره گرد بودند. زیرا اجازه به آن ها داده نمی شد که به کارهای سازنده و پردرآمد دست بزنند.

همین وضع کم و بیش در بسیاری کشورهای دیگر نیز که یهودیان در آن ها زندگی می کردند وجود داشت. عده ای از پیشگامان یهودی به این نتیجه رسیده و گفتند "اکنون که ما به سرزمین پدری خویش بازگشته ایم، باید آن شغل های سنتی غیرتولیدی را کنار بگذاریم و به مشاغلی پردازیم که برای سازندگی کشور ضروری است".

در واقع، فضای فکری آن جوان یهودی که مشتاقانه به این سرزمین مهاجرت می کرد آن بود که به خانه پدری آمده تا به طور مستقل و با سرافرازی و بانندگی زندگی کند - با این امید

و هدف که در آینده ای نه چندان دور بتواند استقلال سیاسی و مدنی کشور خود را که در گذشته دور و دوران باستان از آن برخوردار بوده، از نو به دست آورد.

پرسش - دقیقاً این را می‌خواهم بپرسم که یهودیان دو هزار سال آواره و سرگردان بودند، در تمام کشورها مورد تبعیض قرار گرفتند، اکنون که پس از آن غیبت دو هزار ساله به سرزمین پدری باز می‌گردند، پس همه چیز را باید از صفر شروع کنند.

پاسخ - حالا نوبت آن است که من از شما، آقای امیر سنوال کنم و بپرسم شما که در ایران بودید، یا پدر شما و یا پدر بزرگ شما، آیا هرگز نام اسرائیل (با تلفظ عبری: ییسرائیل) و نام اورشلیم از حافظه شما زنده شده بود؟ من خودم بارها در کودکی شنیدم و مسلماً شما و دیگر یهودیان نیز شنیده‌اند که یکی از مهمترین سوگندهای رایج در بین آنان قسم خوردن به سرزمین اسرائیل و چهار شهر مقدس آن بوده است. یهودیان به اورشلیم قسم می‌خوردند و همچنین با ذکر نام شهرهای حبرون (الخلیل) و طبریه و صفاد (صفات) سوگند یاد می‌کردند.

به سخنی دیگر، نام اسرائیل، رویاهائی که به این سرزمین مربوط می‌شود و رخدادهای آن، پیامبرانی که در آن ظهور کرده‌اند، دوران پادشاهی یهود، استقلال این سرزمین و خود این سرزمین مظهر یهودیت و ایمان بود و جان و روح و روان یهودیان هرگز نتوانست خود را از همه این‌ها جدا سازد. بنابراین، هیچ‌گاه سرزمین اسرائیل و شهر اورشلیم از ذهن و خاطر یهودیان زنده نشد.

یهودا هَلوی (יהודה הלוי Yehuda Halevi) که یکی از شاعران دینی و ملی یهود در قرن یازدهم بوده، و در اسپانیا می‌زیسته، در یکی از اشعار خود از جمله می‌گوید: "ای صیون (که منظور همان اورشلیم یا اسرائیل است) کجائی که بتوانی مشقت قوم خویش را ببینی و دریابی که آنان با چه رنجی روبرو هستند. اورشلیم که در شرق قرار دارد با محنت و ذلت دست به گریبان است". درباره زندگی یهودا هلوی گفته می‌شود که او در آن دوران به دیدار اورشلیم آمد و در جریان فتنه مغول کشته شد.

باز اگر به عقب بازگردیم و به دورانی اشاره کنیم که یهودیان در تبعید بابل می‌زیستند، یعنی در دو هزار و پانصد سال پیش، آنان این شعر را می‌سراییدند که "ای اورشلیم، اگر ترا فراموش کنم، دست راستم فراموش شود. اگر ترا به یاد نیاورم، آن گاه زبانم به کامم بچسبد. ای اورشلیم همیشه ترا فراز همه شادمانی‌های خویش قرار خواهم داد".

این گونه سرودهای مذهبی که سرشار از آرمان‌های ملی و درد غربت است، در کتاب نیایش یهود، که "سیدور" סידור Sidur نام دارد گنجانیده شده و یهودیان هر روز و هر هفته و هر ماه و هر سال بارها و بارها آن را می‌خوانند.

نام اورشلیم نه تنها بارها در کتاب مقدس تورات آمده است، بلکه در اکثر نیایش های یهود نیز از اورشلیم و سرزمین اسرائیل یاد می شود. نامی از سرزمین های دیگر نیست، بلکه در کتاب مقدس همیشه از اورشلیم و اسرائیل نام برده می شود.

اجازه دهید در همین رابطه یک موضوع دیگر را نیز یادآوری کنم و آن این که در تورات نام اورشلیم صدها بار آمده است، ولی در قرآن حتی یک بار نام اورشلیم آورده نشده است. در کلام الله مجید که ما آن را هم یک کتاب برحق می دانیم. حتی یک بار برای نمونه نامی از اورشلیم برده نشده است.

چرا این نکته را بیان می کنم؟ به خاطر آن که اعراب و فلسطینی ها اکنون برای رسیدن به صلح با اسرائیل اورشلیم را برای خود طلب می کنند. باز تاکید می کنم که هم من و هم شما به اسلام احترام می گذاریم، ولی این یک حقیقت تاریخی و علمی و مسلم است که در قرآن مجید حتی یک بار نام اورشلیم نیامده است. در هر حال تاکید می کنم که نام سرزمین اسرائیل هرگز از خاطر یهودیان محو نشد و بنابراین، هنگامی که آنان به دنبال سرزمینی بودند که در آن درامیت و رفاه زیست کنند، پس باید کجا میرفتند؟

پرسش - اگر اجازه دهید، بر می گردیم به قرن بیستم و پرسش من این است که جنبش بازگشت یهودیان به سرزمین پداری از حدود یک صد و پنجاه سال پیش شروع شد و با جنگ جهانی اول و فروپاشی امپراتوری عثمانی شتاب بیشتری گرفت و مهاجرت دسته جمعی یهودیان به سرزمین تاریخی اسرائیل آغاز گردید و گروه گروه به آن سرزمین می رسیدند. این افراد تاره وارد به خانه و بهداشت و کار و مدرسه و مراکز عمومی و دیگر امور نیاز داشتند. چگونه یهودیان توانستند همه این ها را به موقع تهیه و آماده سازند؟

پاسخ - چون مملکتی هنوز وجود نداشت و کشوری هنوز برپا نشده بود، یهودیان ناچار بودند همه نهادها و سازمان ها و تشکیلات مورد نیاز را به دست خود برپا کنند تا بتوانند همه این نیازها را برطرف سازند و آن چه را که لازم است بسازند و آن چه را که ضروری است به وجود آورند.

یک نمونه برایتان بیاورم و آن برپائی یک رشته نهادهای بهداشتی و درمانی است که در زبان عبری "کوپیت خوئیم" (קופת חולים Kupat Holim صندوق بیماران) نامیده می شود و نوعی بیمه درمانی محسوب می شود که هدف از آن رسیدگی به حال بیماران است. این مهاجران تازه وارد نیز مانند هر کس دیگر ممکن بود بیمار شوند و قادر به تامین معیشت خانواده نباشند و زن و کودک آنان گرسنه بمانند و آن ها در برپا کردند که بتوانند این مشکل را حل کنند.

نهاد دیگر "اداره بیمه های اجتماعی" (به عبری: بیتוח لئومی ביטוח לאומי Bituah Leumi) می باشد که آن نیز در کنار "کوپت خوئیم" (بیمه درمانی)، برای رسیدگی به امور رفاهی ناتوانان، سالخوردهگان، کودکان و بیوه زنان برپا گردید.

در راه برپائی کشور و تهیه نیازهای مردم و تامین رفاه آنان، پیشگامان یهودی نه تنها همه نهادهای ضروری را همان گونه که در آن دوران در دیگر کشورها نیز رسم بود برپا کردند، بلکه خود به ابتکارات تحسین انگیزی دست زدند و نهادهائی به وجود آوردند که در کشورهای دیگر سابقه و همانند نداشت.

جوانان پیشگام که به اسرائیل مهاجرت کردند، افرادی پرشور و مبتکر بودند. آمدند و آبادی اشتراکی (کیبوتص קיבוץ Kibbutz) برپا کردند - با این شعار که هر کس به حد توانائیش برای همگان کار کند و به حد نیازش از صندوق عمومی بهره بگیرد. در کدام کشور دنیا سراغ دارید که این گونه آبادی های کشاورزی به صورت اشتراکی برپا شده باشد؟ یادآوری می کنیم که در کیبوتص، اعضا پولی بابت کار خود دریافت نمی کنند، بلکه همه درآمدها به صندوق عمومی می ریخته می شود و از این صندوق است که نیاز همگان تامین می گردد.

توجه کنید در آن دورانی که جوانان پیشگام یهودی با شور و شوق زیاد کیبوتص را برپا ساخته و به کار کشاورزی می پرداختند، ماشین آلات مدرن امروزی وجود نداشت و بسیاری از کارها و از جمله خاکبرداری و انتقال سنگ و نخاله با بیل و کلنگ انجام می گرفت و جوانان پرشور یهودی سبدهای مملو از خاک سنگین را بر دوش نهاده و به این سوی و آن سوی میبردند.

فیلم های زیادی در آن دوران گرفته شده که یک سند گویا در این باره است و شماری از آن ها را می توان در اینترنت و یوتیوب نیز تماشا کرد. به یاد آوریم که همگان در کیبوتص به همه کارهای ضروری می پردازند و از دل و جان کار می کنند، بدون آن که انتظار داشته باشند کسی به آنان مزد بدهد. انتظارشان تنها آن است که نیازهای اصولی و اساسی آنان تامین گردد، لباس برای پوشیدن داشته باشند و خوراک برای خوردن و مسکن برای زندگی کردن.

ولی مسکن اعضای کیبوتص در کجا بود؟ یک رشته اطاق های چوبی و کوچک بود که به آن ها "صریف" (צריף Tsrif) می گفتند و یا اطاق های کوچکی که از حلبی ساخته شده بود و یا این که این کشاورزان جوان و تازه کار ناچار بودند در چادر بخوابند.

می دانید چرا من التهاب دارم درباره کیبوتص این همه سخن بگویم؟ به خاطر آن که خود من در سال ۱۹۵۴ عضو کیبوتص بودم و در آن جا کار و زندگی می کردم. یکی دیگر از کیبوتص هائی که در آن زندگی کردم "گشِر هَزیو" (גשר הזיו Geshet Haziv) نام دارد که در نزدیکی مرز لبنان واقع شده است.

در این آبادی های اشتراکی افرادی نیز زندگی می کردند که از شخصیت های سیاسی سرشناس کشور بودند: وزیر بودند، ژنرال ارتش بودند، نماینده پارلمان بودند و یا شغل مهم دیگری داشتند. آن ها در خارج از کیبوتص کار می کردند، ولی حقوق ماهیانه آنان به صندوق عمومی کیبوتص ریخته می شد. هیچ تفاوتی بین اعضای کیبوتص نبود. من که در آن دوران ۱۸ سال داشتم، همان غذائی را می خوردم و همان لباسی را می پوشیدم که آن افسر یا وزیر یا وکیل می خوردند و می پوشیدند. هیچ کس را بر دیگری برتری نبود. چون بیشتر از این نیازی احساس نمی شد.

پرسش - آخرین پرسش من در این بخش از گفت و گو آن است که گفتید در آن دوران، یهودی خارج از اسرائیل پیله ور بود، یا دکان داشت، تجارت می کرد، جواهر می فروخت و با این مشاغل و این سابقه، به اسرائیل آمدند و بی آن که بیشتر تجربه ای داشته باشند، توانستند بهترین و پیشرفته ترین نوع کشاورزی را برپا سازند. چگونه توانستند به این دستاورد برسند؟

پاسخ - معمولا در وصف این گونه پدیده ها واژه "معجزه" را به کار می برند - و معجزه به مفهوم یک رویداد خارق العاده و شگفت انگیز است که مشکل می توان آن را توجیه کرد. این را واقعا باید نوعی معجزه دانست که یهودیان پس از دو هزار سال، دوباره به کار کشاورزی و پرورش محصول در مزرعه بازگشتند - زیرا از هنگامی که به دست اشغالگران بیگانه به اسارت برده شدند و در سرزمین های دیگر ساکن گردیدند، از یک سو اجازه زمین داری به آنان داده نمی شد که بتوانند کشاورزی کنند و از سوی دیگر خودشان وابستگی به سرزمین بیگانه نداشتند که در آن به کشت و زرع و کشاورزی بپردازند.

در برخی کشورهای اسلامی، طبق قوانینی که در آن ها رایج بود، یهودی حق خرید زمین نداشت. در این سرزمین ها سراسر خاک موقوفه اسلامی محسوب می شد و به یهودیان اجازه خرید حتی یک متر زمین را نمی دادند و طبعا یهودیان امکان نداشتند به کار کشاورزی بپردازند.

من از زمان های گذشته سخن می گویم که در شرایط سیاسی و اجتماعی آن دوران، یهودی هیچ گاه نمی توانست کشاورز باشد. نه تنها کشاورزی، بلکه پرداختن به بسیاری مشاغل دیگر نیز برای آنان ممنوع بود.

طبابت را باید از شغل های ممنوعه حذف کرد، زیرا در دیدگاه اهالی سرزمین های اسلامی و غیر اسلامی، پزشک یهودی که در آن دوران وی را "حکیم" یا "حکیم باشی" می خواندند، خیلی مورد احتیاج بود و از احترام بسیار برخوردار می شد. آن ها بودند که به یاری انسان های رنجور می شتافتند و تا آن جا که می توانستند برای درمان آنان می کوشیدند.

ولی شمار طبیبان یا حکیمان یهودی در یک شهر مثل کاشان یا گلپایگان چند نفر می توانست باشند؟ سه، چهار یا پنج نفر. بنابراین، بخش عظیمی از یهودیان در آن دوران به مشاغلی چون پیله وری و دوره گردی و دستفروشی می پرداختند که مسلماً نمی توان این نوع شغل ها را در ردیف کارهای سازنده قرار داد. همین ها بودند که به سرزمین پدری بازگشتند.

در آن هنگام این سرزمین در چه وضعی بود؟ یک سرزمین بایر و خشک و بیابانی و حتی باتلاقی و مالاریا خیز که موجب مرگ شماری از پیشگامان می شد. این سرزمین در طول قرن ها متروک گذاشته شده بود و کسی به آن توجه نمی کرد. بنابراین، بخش های گرم سرزمین بیابان بود و آن جا که باران می بارید به باتلاق مبدل می گردید.

اعراب ادعا می کنند که این سرزمین به مدت صدها سال و حتی هزاران سال متعلق به آنان بوده است. باید از آن ها پرسید که در این مدت طولانی آن ها چه توجهی به این سرزمین نشان دادند و چگونه به نگاهداری آن پرداختند؟ از این اعراب باید پرسید که چرا این سرزمین تا این حد متروک و باتلاقی مانده بود؟

وقتی شما سفر نامه مارک تواین Mark Twain نویسنده آمریکائی را بخوانید که در نیمه دوم قرن نوزدهم از این سرزمین دیدن کرده بود، او به این واقعیت اشاره می کند و می نویسد که از هر بخش این سرزمین که دیدن می کند، جز برخی از شهرها که از پیش یهودی نشین بوده اند، همه بایر و بیابانی است و می نویسد که گویا کسی کوچکترین تلاشی برای آبادانی و سرسبز کردن این سرزمین ها نکرده و علاقه ای نیز به این کار نداشته است.

تنها ملت یهود بود که دلبستگی عمیقی به این سرزمین داشت و وابستگی خود را به خاک پدری به اثبات رساند و وقتی به آن جا بازگشت، نخستین تلاشش آن بود که این سرزمین را دوباره آباد و سرسبز سازد.

چه مدرکی قوی تر از این واقعیت می توان برای اثبات سرسپردگی یهودیان به خانه اجدادی ارائه کرد؟